

# کلام جدید

## ترم اول

مفاهیم معرفتی، بنیادی و مبنایی کلام جدید

جلسه دوم: منشا پیدایش دین - بخش دوم

مدرس: استاد احسان عبادی - پژوهش گر و مدرس مباحث کلام جدید

تایپ و ویراستاری: محمد جواد اسماعیلی

تاریخ شروع دوره: ۱۴۰۰/۰۱/۰۲

در جلسه دوم (منشا پیدایش دین ۲) با موضوعات زیر آشنا خواهید شد:

■ نظریات مخالف نظریه اسلام در مورد منشا پیدایش دین

■ نظریه دین زاییده ترس است و نقد آن

■ نظریه دین ابزاری برای جامعه و نقد آن

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَقائِداً وَ  
ناصِراً وَدَلِيلاً وَغِيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقیه الله فی ارضه.

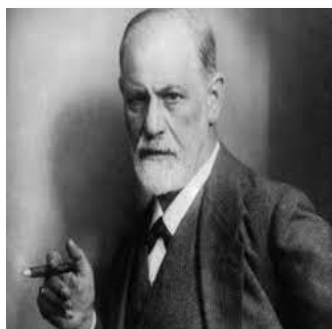
خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت  
حجّة بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او  
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

## نظریات مخالف نظریه اسلام در مورد منشا پیدایش دین

در ادامه بحث منشاء پیدایش دین نظریه اسلام را توضیح دادیم. حال می خواهیم نظریاتی که مخالف نظریه اسلام  
است را خدمت شما عرض کنیم.

### نظریه دین زاییده ترس است و نقد آن

یکی از دلایلی که می گویند دین به وجود آمده ترس از عوامل طبیعی است. این نظریه برای بار اول به وسیله یک  
شاعر رومی به نام تیتوس لوکرتیوس کاروس متوفی ۹۹ میلادی مطرح شد. در آن شعر این قضیه را بیان کرد. در  
دوره جدید آقای فروید در کتاب آینده یک پندار تلاش کرد تا ثابت کند ترس از عوامل طبیعی است که باعث  
گردید انسان یک عامل مشترک به نام خدا را برای این عوامل طبیعی بسازد و در مقابل ترس از این عوامل طبیعی  
به آن خدا پناه ببرد. این مطلب در کتاب فلسفه دین آقای جان هیک در صفحه ۷۹ آمده است.



فروید می گوید حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و امثالهم که برای بشر پیش  
می آمد، بشر هنوز این قدرت را نداشت که بخواهد عقل خودش را به کار بگیرد  
و جلوی آن حوادث طبیعی را بگیرد. مثلاً در مقابل سیل سد بسازد، در مقابل  
صاعقه بفهمد که این مسئله یک صاعقه است و چیز خاصی نیست، در مقابل  
باد هم خانه ها را محکم نماید و خلاصه نمی توانست در مقابل طبیعت از خودش

دفاع کند. چون نمی‌توانست دفاع کند از خودش موجود خیالی به نام خدا ساخت و در مقابل این حوادث به آن پناه برد. این نظریه آقای فروید است. وظیفه این نیروها هم سرکوبی نیروهایی بود که بشر قدرت مواجهه با آنها را نداشت.

سپس فروید که می‌خواست عبادت خدا را تمسخر کند در کتاب آینده یک پندار در صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ می‌گوید نگاه کنید! دین‌دارها عباداتشان را انجام می‌دهند، خدا را می‌پرستند، گاهی برای خدا قربانی هم انجام می‌دهند اما سیل و زلزله و طوفان همچنان به کار خودش ادامه می‌دهد.

در کتاب آقای حسن یوسفیان از آقای هیوم هم مطلبی نقل می‌کند. آقای هیوم هم که در قرن هیجدهم زندگی می‌کرد همین نظریه را دارد و در کتاب تاریخ طبیعی دین خودش در صفحه ۲۸ می‌گوید این دستگاه طبیعت بر وجود یک پروردگار هوشیار گواهی می‌دهد اما آن چیزی که در عمل رخ داده از سر خردمندی و تفکر نبود، بلکه نگرانی‌هایی در مورد رویدادهای زندگی و حوادث پیش آمد و انسان به خاطر این که خشم خدایان و طبیعت را از بین ببرد به خداپرستی روی آورد. پس ترس باعث گردید که انسان خداپرست شود.

فروید متوفی ۱۹۳۹ میلادی یعنی نیمه اول قرن بیستم است اما معاصرتر از فروید آقای برتراند راسل است که از فیلسوفان معروف غرب است که متوفی سال ۱۹۷۰ است. ایشان می‌گوید مذهب زاییده ترس است و خداوند شبیه برادر بزرگ‌تری است که در همه سختی‌ها و ناملایمات در کنار انسان قرار می‌گیرد. علم می‌تواند آدمی را از این ترسی که به وجود آمده نجات دهد و چشمان انسان را به جای آسمان به زمین بدوزد.



برتراند راسل

برنارد راسل در کتاب **why I am not a Christian** یعنی چرا من یک مسیحی نیستم در صفحه ۱۶ این مطلب را آورده است.

پاسخ به شبهه:

آقای خسروپناه می‌گوید اگر ترس از پاره‌ای از رویدادها موجب توجه به خدا باشد این معنا را ندارد که خدا و دین هم زاییده ترس انسان هستند. بسیاری از انگیزه‌های روانی مثلاً لذت‌طلبی، شهرت‌طلبی و امثالهم باعث می‌شود ما تلاش‌های علنی و فنی را انجام دهیم. مثلاً من دوست دارم پول‌دار شوم و علم آن را یاد می‌گیرم. دوست دارم همه از من تمجید و تعریف کنم به این خاطر علم آن را یاد می‌گیرم، اما این بدین معنا نیست که علم و فلسفه به خاطر شهوت به وجود آمدند. انگیزه یک کار دلیل یک پیدایش کار است و انگیزه و کار دو چیز متفاوت هستند. علم برای یادگیری است اما من به نیت پول‌دار شدن سراغ علم رفتم. نمی‌توانید بگویید علم زاییده شهرت‌طلبی انسان است. ممکن است من به خاطر ترس از طبیعت سراغ خدا رفته باشم اما این بدین معنا نیست که خدا وجود نداشته باشد و یک چیز خیالی باشد. دلیل شما منطقی نیست. دلیل است که من ترسیدم و به سمت خدا رفتم. یعنی آن قدر درک و فهم نداشتم که بدانم خدا چیست و چون ترسیدم سمت خدا رفتم، اما آیا این ترس خدا را به وجود آورده است و خدا خیالی است و من به خاطر ترس این خدا را ساختم؟ این که چیزی چرا به وجود آمده یک مسئله است، و این که چرا من سمت چیزی می‌روم مسئله دیگری است. دلیل به وجود آمدن با دلیل رفتن به سمت یک چیز یکی نیست. ممکن است دستگاهی به نیت یک چیزی ساخته شده باشد اما شما استفاده دیگری از آن می‌کنید. خدا به وجود آمده است، اما این که من به سمت خدا می‌روم چیز دیگری است.

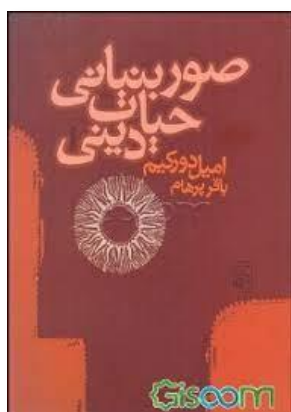
دلیل دیگر این است که انکار نمی‌کنیم که در بین مذاهب ساختگی که نقش اصلی در آن‌ها را خرافات ایفا می‌کنند ترس‌های موهوم با مسائل مذهبی آمیخته شده باشد. اما نمی‌توانید این را دلیلی بر تعمیم بر همه ادیان بدانید. اگر در ادیان خرافی این تفکر وجود دارد نمی‌توانید آن را به ادیان الهی نسبت دهید. شما تفکرات و دین خرافی را به همه تعمیم می‌دهید آقای فروید! آقای راسل!

آیت‌الله مکارم کتابی به نام انگیزه پیدایش مذهب دارد که در صفحه ۲۱۳ و ۲۱۴ بحث می‌کند. آقای یوسفیان دلایل دیگری هم برای نقد این نظریات ارائه می‌دهند. ایشان می‌گوید پیش‌فرض‌هایی که آقای راسل و فروید و امثالهم مطرح کردند به خاطر نبود زمینه‌های فطری و عقلانی است، وگرنه اگر کسی زمینه فطری خودش را بیدار کند دیگر کار به این احتمالات نمی‌رسد. بعد نظر شهید مطهری را می‌آورند که ایشان در مجموعه آثارشان، جلد ششم، صفحه ۹۰۵ می‌گویند این گروه اعتقاد به خدا و سایر مفاهیم دینی را از قبیل اعتقاد به نحسی عدد ۱۳ فرض

کردند، اما اگر واقعا منطق را جلو بیاورند و علم و فطرت را هم جلو بیاورند متوجه خواهند شد که نظریه آن‌ها کاملا غلط است و اصلا جای هیچ بحث و شکی هم ندارد.

جالب است نکته‌ای که آقای یوسفیان می‌آورد این است که آقای امیل دورکیم در کتاب صور بنیانی حیات دینی، ترجمه آقای باقر پرهام در صفحه ۳۰۷ نظریه زاییده بودن دین از ترس را رد می‌کند. امیل دورکیمی که ملحد بود. ایشان می‌گوید: اغلب کوشیده‌اند که نخستین تلقی‌های دینی را به احساس ضعف و وابستگی به ترس و اضطراب‌هایی که گویا بشر در ارتباط با جهان از خود نشان می‌دهد برگردانند. بدین سان گویا بشر تصور کرده است که پیرامون او پر است از نیروهای دشمن و ترسناک که باید با یک سری آداب دینی و امثالهم آن‌ها را آرام کنیم. قانده معروف ترس نخستین آفریدگار خدایان در جهان بوده است، قانده‌ای است که با هیچ مشاهده عینی از واقعیات موجود توجیه نمی‌شود.

آقای راسل! آقای فروید! خود آقای دورکیم می‌گوید هیچ مشاهده عینی از واقعیات موجود را توجیه نمی‌کند. به همین جهت حضرت آقا می‌فرماید باید روی کلام جدید کار کنید.



امیل دورکیم

### نظریه دین ابزاری برای جامعه و نقد آن

امیل دورکیم می‌گوید دین ابزاری برای بقای جامعه است. ایشان هم متوفی سال ۱۹۱۷ یعنی قرن بیستم است. ایشان جامعه‌شناس معروف فرانسوی است. در مورد منشا پیدایش دین معتقد هستند خدا، زندگی پس از مرگ و امثالهم یک موجودات خیالی هستند. دورکیم می‌گوید خدا و زندگی پس از مرگ و امثالهم یک سری موجودات خیالی هستند که جامعه آن‌ها را به عنوان یک سری ابزارها اختراع می‌کند. معتقد است برخی نخبگان اجتماعی می‌دانند که اگر مردان و زنان احساس کنند در برابر نیرویی برتر و بزرگ‌تر ایستاده‌اند، سعی می‌کنند اراده

خودشان را با آن اراده برتر و بالاتر هماهنگ کنند و تندروی نکنند. به همین جهت نظم جامعه به هم نریزد. به همین خاطر نخبگان جامعه چیزهایی را با نام خدا و قیامت و اخلاق و امثالهم مطرح کردند، برای این که نظم جامعه به هم نریزد. این نظریه را آقای جان هیک در کتاب فلسفه دین خودش در صفحه ۷۳ و ۷۴ مطرح می کند.

آقای ویلهم وونت روان شناس و فیلسوف آلمانی قرن بیستم است. جالب است این نظریات در غرب مطرح شد و در همان غرب هم پاسخ داده شد و زیر خاک دفن شد، اما جوان ما آن نظریات را مطرح می کند و فکر می کند جدید است. درد این است. نظریاتی که در قرن نوزدهم مطرح شد و خود کافران پاسخ دادند همان نظریات را جوان ما به عنوان یک نظریه جدید غربی فوق العاده شیک در جامعه مطرح می کند و عده ای هم منحرف می شوند. این درد ماست. ما اصلا کتب فلسفه غرب را نمی شناسیم و اصلا نمی دانیم که خود تفکرات آن ها توسط خود هم کیشان خودشان رد شده است. حضرت آقا در یکی از سخنرانی های خودشان می فرمایند: نظریه ای که امروز در غرب پاسخ داده شده و رد شده جوان ما فکر می کند نظریه جدیدی است.

آقای وونت هم این نظریه را می پذیرد. این مطلب را آقای کاپلستون در کتاب تاریخ فلسفه خودش، جلد ۷، صفحه ۳۷۳ مطرح می کند. آقای وونت می گوید ما فقط یک نیاز اجتماعی داریم که باعث گرایش به دین شده و آن نیاز اجتماعی این است که جمع بین حب ذات و روابط سالم اجتماعی از انسان بدون مذهب ساخته نیست. به همین خاطر باید چیزی به نام دین ایجاد شود تا از خودگذشتگی و بودن با مردم را به تو یاد دهد.

اما کتاب آقای یوسفیان نظر آقای دورکیم را بسط داده است. آقای دورکیم می گوید: بهترین راه برای این که ببینیم خاستگاه اصلی دین چیست جامعه ای که اصلا از نظر صنعتی پیشرفت نکرده و در سطح فرهنگی و علمی پایین است را بررسی کنیم و ببینیم به چه چیزهایی اعتقاد دارند. به همین جهت ایشان پژوهش هایی را در مورد قبایل بومی استرالیا انجام داده و نظریه خودش را در همان کتاب صور بنیادی حیات دینی مطرح می کند. ایشان می گوید هر کدام از قبیله های بومی استرالیا چند طایفه را در خودش جای داده است. هر کدام از این طایفه ها حیوان یا گیاهی خاص و گاهی یک موجود بی جانی را که به آن توتم می گویند مقدس می شمارند و نماد خودشان می سازند. مثلا طایفه یک می گوید توتم شماره یک متعلق به من، طایفه دو می گوید توتم شماره دو متعلق به من است. هر کدام از این طایفه ها یک چیز را برای خودشان مقدس می شمارند. هر توتم یک سری محرمانه دارد که برای حفظ حریم این توتم حرام هایی را نباید انجام داد. به گفته آقای دورکیم توتمیست پرستش حیوان و گیاه نیست، بلکه کرنش در برابر نیرویی است غیرشخصی و ذهنی که در هر کدام از این پدیده ها به نوعی جلوه گر است. چون توتم

هر جامعه مربوط به آن جامعه است خدا هم چیزی شبیه به همان جامعه است. یعنی خدا آن چنان وجود خارجی ندارد و زاییده همان جامعه است و برای بقای نسل خودش چیزی به اسم خدا را هم ایجاد کردند.

نقد این نظریه:

آقای خسروپناه چند نقد به این قضیه دارد. ایشان می‌گویند اولاً تاریخ نشان می‌دهد که پیامبران با نظام موجود در جامعه خودشان مخالفت می‌کردند و قوانین حاکم بر جامعه را زیر سوال می‌بردند. اتفاقاً بر اثر مخالفت پیامبران کشمکش‌های فراوانی هم در همان جامعه ایجاد می‌شد. در جامعه‌ای که پیامبر مبعوث می‌شد و آن جامعه بر اساس ظلم و دیکتاتوری و طاغوت بود، قطعاً آن پیامبر هم با این جامعه مخالفت می‌کرد. در حالی که اگر دیدگاه آقای دورکیم صحیح باشد و دین ابزاری برای حفظ و بقای جامعه باشد، پیامبران باید دیگران را به فرمان‌برداری از قوانین جامعه دعوت می‌کردند. اما پیامبران بارها به مردم گفتند در برابر وضع موجود و جامعه خودتان قیام کنید. پس در عمل این نظریه درواقع صحیح نیست.

نقد دوم این است که اتفاقاً برخلاف نظر آقای دورکیم گاهی اوقات دین‌دارها برای حفظ دین خودشان برخلاف جامعه حرکت می‌کنند. اگر نظریه آقای دورکیم صحیح باشد مردم برای حفظ دین خود باید طبق همان جامعه حرکت می‌کردند چون آقای دورکیم می‌گویند دین همان جامعه است و دین به خاطر جامعه ایجاد شده است.

نقد سوم این است که آقای دورکیم! شما قبیله استرالیایی را که توت‌پرست بودند را به همه تعمیم دادید. یعنی استقرای ناقص کردید. شما یک استدلال ناقص کردید. چه طور بر اساس یک استدلال ناقص شما یک قضیه را به کل دین نسبت می‌دهید؟

نقد دیگری که آقای خسروپناه مطرح می‌کند این است که آقای دورکیم! شما آثاری که دین را دارد به عنوان انگیزه ایجاد دین مطرح کردید. یکی از آثار دین‌داری این است که جامعه منظم است اما این بدین معنا نیست که دین به این خاطر به وجود آمده باشد. شما چاهی را می‌کنید تا به آب برسید. حال در بین کندن چاه به گنجی هم دست پیدا می‌کنید. در این جا شما از آن گنج استفاده می‌کنید اما هدف شما آب بود و در نهایت به آب هم می‌رسید و استفاده می‌کنید. اما نمی‌توانید بگویید من چاه را به خاطر گنج حفر کردم. دین برای پرستش خدا و نزدیک شدن به خدا است. حال در این بین نظم اجتماعی هم از آثار دین است. اما این بدین معنا نیست که نظم اجتماعی دین را به وجود آورده باشد.